

پوشی برای اعمال طرح کنترل جمعیت در بین زنان این منطقه بود.

در ژوئیه ۱۹۷۴ نمونه‌هایی در نقاط مختلف اکوادردیده شد که طی آن طبقات حاکم سعی در استرلیزه کردن کودکان کشاورزان نمودند تا این کودکان پس از شد دیگر نتوانند صاحب فرزند شوند. در نقاط مختلف اکوادر، مبلغین مسیحی با استفاده از مذهب، زنان بیسواد را ترغیب به استفاده از روشهای کنترل جمعیت میکنند بدون اینکه به آنان آگاهی لازم را در این مورد بدهند و یا اینکه لااقل آنان را از عواقب و اثرات این عمل آگاه نمایند. بهمین دلیل زنان بیسواد روستایی که هیچگونه اطلاعی از این مسائل ندارند پس از مدتی بدلیل خونریزی و یا امراض دیگر مجبور به مراجعه به بیمارستان میشوند. در بسیاری از موارد، زنانی که به دلیل حتی جراحی آپاندیس به بیمارستان مراجعه میکنند همزمان با درمان آپاندیس مورد عمل استرلیزه شدن نیز قرار میگیرند بدون اینکه خود بدانند بر آنان چه گذشته است.

سپاه صلح (پیس کرپ) بدلیل اعمالی از این قبیل و بدنبال خشم عمومی از بولیوی اخراج گردید. این سازمان در سال ۱۹۷۴ از پرو نیز بدلیل مشابه اخراج شد ولی این سازمان در اکوادر همچنان به فعالیتهای "بشر دوستانه" خود ادامه میدهد.

همزمان با انجام طرح کنترل جمعیت بدلیل اینکه "جمعیت در اکوادر زیاد بوده و نیازی به نیروی انسانی بیشتریست" و درست در حالیکه سپاه صلح و دیگر سازمانهای امپریالیستی در حال مبارزه با طبقات زحمتکش و تحت ستم هستند، درست در این شرایط است که ما شاهد ورود هزاران نفر کارگرو متخصص خارجی برای کار در اکوادر هستیم. از سال ۱۹۵۰ تا کنون، دولت اکوادر عملیات واحی شرق رودخانه آمازون را بمنطقه تحت نفوذ سرمایه داران امریکائی تبدیل کرده و این ناحیه بشکل یک مستعمره امریکائیها اداره میشود. از ۱۹۶۰ تا سالهای اخیر نیوزکشیهای مذهبی برای هدایت مردم باقیمانده این ناحیه به راه "بسیار راست" به این ناحیه آمده و سکونت گزیده اند. مهمترین این گروهها "انجمن برنین وایکلیف" میباشد که اقدام به تاسیس یک آموزشگاه مذهبی نموده است.

البته واقعیت اینست که این منطقه از اکوادر، در اطراف رودخانه آمازون، دارای منابع نفتی سرشاری است. از طرف دیگر سرخیوستهای

این منطقه در دسربزرگی برای کمپانیهای نفتی امریکائی که از ۱۹۵۰ تا کنون در این منطقه به چپاول مشغولند میباشند، در نتیجه گروههای مذهبی مخصوصا گروه وایکلیف به این منطقه وارد شده و با جمع آوری سرخپوستها در آموزشگاه مذهبی خود به آنان آموختند که این خواست پروردگار بزرگ است که آنان از این ناحیه کوچ کرده و به مناطقی "رزواسیون" بروند و در آنجا به عبادت و شکرگزاری بپردازند!! ۷

یکی از قبیللهائی که این را جیف را با گلوله آتشین جواب داد قبیلله "آوکالس" بود که به جنگجویی در تمام امریکای لاتین مشهور است. این قبیلله که اکنون دیگر آثار چندانی از آن باقی نمانده است پس از مخالفت با این اندرزکشیشان به غضب الهی گرفتار شدند به یک نوع بیماری واگیر و کشنده!! مبتلا شده و عملا تمامی اعضاء آن با ابتلاء به بلای آسمانی! درگذشتند.

واقعیت امر درجا معا کوادر و جوامعی شبیه آن اینست که اهداف امپریالیستها بر همه چیز و همه کس ارجحیت دارد و امپریالیستها در راه منافع خود حاضرند دست به هر جنایتی بزنند و تاریخ خودگواه این مدعی است.

بدلیل نقش مهم و حساس زنان روستائی در اقتصاد و اجتماعی اکوادریا این زنان همیشه در مبارزات مختلف با معا کوادر شرکت داشته اند. مبارزه با استعمار اسپانیا نمونه واضحی از این مبارزه است. مهمترین چهره های زنان این دوره "بالتارا زاشیازا" و "لورنسزا آومانی" هستند که قیام "گوانزوگوا موت" را در سالهای ۱۷۷۸ و ۱۸۰۲ رهبری کردند. این دوزن قهرمان سرانجام بوسیله اسپانیولی های استعمارگر گلوله باران شدند. یکی دیگر از مهمترین قیامهای مردم اکوادری نیز که در سال ۱۸۲۱ صورت گرفت بوسیله فردی بنام "فرمانسدا داکولیمیا" و زنی بنام مانوئلا لئون صورت گرفت. مانوئلا لئون یکی از حساس ترین نقشهای فرماندهی در این قیام را بعهده داشت. در جنگهای استقلال (۱۸۰۲ تا ۱۸۲۲) صدها نفر دلاور زنان اکوادریان بر کف برای استقلال از یوغ استعمار اسپانیولی هاشجاعانه جنگیدند. اما کسب استقلال نه تنها برای زنان تغییرات بزرگ و استقلال واقعی را ببله ارمان نیاورد بلکه اکثریت جا معا زدرخت پر بار آزادی میوه نچیدند. اسپانیولی ها اکوادریا را ترک کردند ولی نظام استعماری حاکم بر جامعه

واقتمادا بین کشور همچنان بقوت خود باقی ماند.

پس از استقلال، جنگهای تازه‌ای بین فتودالهای نقاط کوهستانی که خواستار نظام فتودالی بودند از یکطرف و بورژواهای ساکن نقاط ساحلی که خواهان تثبیت سلطه سیاسی - اقمادی خود بودند با جنگهای انقلاب لیبرالی سال ۱۸۹۵ به اوج خود رسید. زنان در این انقلاب نیز شرکت فعالانه نموده و به سهم خود در انجام تعدادی از فرمهای که پس از انقلاب اعلام شد کوشیدند! پیروزی انقلاب ۱۸۹۵ باعث بعضی از فرمها از جمله آزادی محدود زنان گردید. زنان بموجب این فرمها به دانشگاهها و مقامات اداری راه یافتند. قانون طلاق علیه غم مخالفت کلیسا به تصویب رسید و زنان دارای حق طلاق شدند.

قانون اساسی لیبرال ۱۹۸۶ به زنان حق رای اعطاء نمود و با این ترتیب اکوادور پس از ایالات متحده دومین کشور در نیمکره غربی بود که برای زنان حق رای قائل شد.

در اکوادور زنان دوشادوش مردان به مبارزه بر علیه استثمار و اختناق پرداخته و خواهند پرداخت. بسیاری از کسانی که در جنبش ۱۵ نوامبر ۱۹۲۹ توانستند اقتصاد کشور را مختل کنند زنان مبارز بودند این جنبش نقطه عطفی در مبارزات طبقاتی خلق اکوادور بود.

"توما ساگا رسیس" با خوابیدن روی ریل قطار (به همراه فرزندان کوچکش) شهادت و مسئولیت زنان اکوادور را در مقابل چشمان ناباور جهانیان به نمایش گذاشت. اعتراضات ۱۵ نوامبر با حمله نیروهای "محافظ صلح و قانون" به تظاهرات کنندگان و قتل عام ۱۵۰۰ نفر زن و مرد و کودکان به پایان رسید.

زنان اکوادور همچنین در انقلاب ماه مه ۱۹۴۴ بر علیه دیکتاتور "آرایو دل رویو" شرکت کردند و در پیروزی آن سهم بسزایی داشتند. پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۴۴ مردم اکوادور برای یک مدت بسیار کوتاه از شهید پیروزی سرمست شدند. قانون اساسی سال ۱۹۴۵ که قانونی بسیار لیبرال منشا نه بود برای کامل زن و مرد و حق قضائی زن در طلاق را به رسمیت شناخت. در این دوره زنان توانستند تا سطح رهبری "کنفدراسیون کارگری اکوادور" ارتقاء یابند.

بطور کلی از سال ۱۹۳۶ تا کنون سازمانهای زنان مختلفی در اکوادور شکل گرفته اند که تقریباً به دودسته تقسیم میشوند:

- ۱ - دسته اول سازمان‌های هستند که با بسیج زنان مرفه (از جمله قشروسیعی از زنان خرده‌بورژوازی)، توجه و هدف‌نهایی شیسان دفاع از بعضی از خواسته‌های "زنان" است.
 - ۲ - دسته دوم سازمان‌های هستند که زنان پرولتاریا در آن نقش عمده دارند و هدفشان شرکت در مبارزات طبقاتی و رهایی از یوغ استثمار سرمایه و اجاف مردانه است. تا سال ۱۹۷۵ تشکیلات سیاسی زنان پرولتاریا در چارچوب احزاب سیاسی چپ فعالیت کرده و زنان پرولتاریا دارای سازمان‌های مستقل و شناخته شده خود نبودند.
- در سال ۱۹۷۵ سرانجام "کمیته اتحاد زنان کارگر" در "کوئیتو" تشکیل شد که در آن زنان کارگر و تعدادی زنان دانشجو عضویت دارند. هدف این کمیته پیشبرد مبارزات کارگری مخصوصاً اعتراضات و تحکیم اتحاد طبقه کارگر می‌باشد. اعضاء این کمیته اهداف خود را در اولین شماره نشریه خود "پاچاکاما" به این ترتیب عنوان نمودند:
- "این کمیته از گروهی از زنان اکوادرت تشکیل شده است. علیرغم استثمار آنان، علیرغم تحقیر و وسیع آنان، و علیرغم همه تضییقات اجتماعی این زنان در کارخانه، بازار، و خانه دریا فته اند که زمان آن فرا رسیده که دوران جدیدی از مبارزه آغاز شود. مبارزه‌ای که در اتحاد با زحمتکشان و همراه با مبارزات مردم بجلو برود، مبارزاتی که منجر به نابودی دشمن خلق، آزادی مردم و از جمله آزادی زنان خواهد شد." ۱۰
- لازم به تذکر است که نام نشریه این کمیته یعنی "پاچاکاما" از اسم یک زن کارگر کارخانه نساجی که در اعتراضات دسامبر ۱۹۷۴ بدست نیروهای انتظامی ترور شد اقتباس گردیده است.
- این کمیته تا کنون اعتراضات متعددی را به ثمر رسانیده است و سعی دارد تا با روشنگری نقش زن در مبارزات طبقاتی مقام زن را در این مبارزات بر همگان روشن سازد. همچنین این کمیته با سازمان‌های کارگری دیگر نیز همکاری مینماید.
- در ژوئن ۱۹۷۶ "سازمان زنان دانشگاهی" تاسیس شد و هدف آن ایجاد رابطه بین مشکلات زنان و مبارزات توده‌ای است. این سازمان در نقاط کارگری فعالیت چشمگیری داشته و از همکاری زنان کارگر کارخانه‌های نساجی، زنان دست‌فروش، و زنان کارگر در صنایع ساختمانی برخوردار است.

پاورقی‌ها

- ۱ - برای پی بردن به اهمیت اقتصاد کشاورزی در اکوادور کافی است به این آمارنگاهی بیفکنیم. در سال ۱۹۷۴ جمعیت مناطق حاصلخیز ۵۸/۶ درصد بود و ۴۶/۵ درصد از کل جمعیت اکوادور در فعالیت های کشاورزی شرکت داشتند.
- محصولات کشاورزی همچنین در میزان درآمد ملی نیز نقش بسیار مهمی داشتند جدول زیر نقش کشاورزی - صنعت - معادن را در درآمد ملی بخوبی نشان میدهد:

بخش	درآمد در سال ۱۹۷۰ (میلیون دلار)	درآمد در سال ۱۹۷۴ (میلیون دلار)
کشاورزی	۴۴۷	۷۱۹
صنعت	۲۹۰	۵۱۸
معادن	۲۳	۲۵۶

این آمار از بانک مرکزی اکوادور (بانکودی سنترال دی اکوادور) اقتباس گردیده است .

- ۲ - نقل قول الن دابلی در مجموعه " امریکا ایندیجنا " شماره ۲ صفحه ۴۱۷ تالیف در سال ۱۹۷۴ .
- ۳ - نقل قول از مجموعه : " اکوادور - استراتژی های امپریالیسم - رفرمهای بورژوازی بومی و تضاد طبقات " شماره ۳۸ صفحه ۲۸ تالیف سال ۱۹۷۶ .
- ۴ - درصد مرگ و میر بین کودکان اکوادور ۸۷/۳ در هزار در بین سرخپوستان و ۱۰۱/۲ در هزار در بین ساکنین مناطق کوهستانی میباشد. منبع این آمار انستیتو ملی آمار اکوادور میباشد .
- ۵ - نقل قول از مجموعه : " اکوادور - استراتژی امپریالیسم - رفرمهای

- بورژوازی بومی و تضاد طبقات " شماره ۳۸ صفحه ۲۸ تالیف سال ۱۹۷۶
- ۶ - نقل قول از " کارلوس رولدان " در مجموعه " نفوذ امپریالیسم در
اکوادور " صفحه ۹۵ تالیف در سال ۱۹۷۵ .
- ۷ - نقل شماره ۵
۸ - به بخش دوم این کتاب مراجعه فرمائید .
- ۹ - نقل قول از " کتی رومولوکن " نگاه بر عدالت اجتماعی در
اکوادور " از انتشارات دانشگاه گویا کوئیل در سال ۱۹۷۵ صفحه ۸۵ .
- ۱۰ - نقل قول از نشریه پاچاکاما در سال ۱۹۷۶ .
- ۱۱ - نقل قول از اساسنامه سازمان زنان دانشگاهی منتشره در سال ۱۹۷۶ .

بخش پنجم

www.KetabFarsi.com

السائلوادر:

زنان و نبرد نهائی

آنچه در زیر مطالعه میکنید از مطالبی که به وسیله یسک زن
السالوادری در اختیار ما قرار داده شده است و گویای شرایط سخت و طاقت
فرسای زنان السالوادری میباشد، اقتباس گردیده است. ما بدلیل
امنیتی از ذکر نام این زن خودداری میکنیم ولی اسامی ذکر شده در متن
را که نامهای حقیقی هستند تغییر نمیدهیم. لازم به تذکر است که این متن
قبل از پیرو زدن انقلاب نیکاراگوا در ۱۹۸۰ تهیه گردیده است.

www.ketabfarsi.com

دخترک جوان در حالیکه لباس بسیار کوتاه و نازکی بتن کرده، در پیشست میله‌های پنجره اطاقش که مشرف به خیابان است ایستاده و همزمان بسیار نظاره عابریین، خود را با نوای آهنگ تند (راک - اند - رل) بشدت تکسان میدهد، صدای موزیک از اطاق مجاور به گوش میرسد که در آن دخترهای دیگر منتظر مشتری‌های خود هستند. دخترک آنچنان با شهوت برفق مشغول است که عابریین خیابان گمان میکنند که وی سعی دارد از ترس یک عقرب از پنجره به بیرون فرار کند!

راهنمای من که یک مددکار اجتماعی است به من میگوید که این دخترک جوان با احتمال خیلی زیاد یکی از دختران آواره‌ای است که از مناطقی روستایی در جستجوی کار و برای فرار از گرسنگی به شهر سان سالسواد آمده است. او میگوید:

"این دختر جوان احتمالاً چند سالی به مدرسه رفته و تحصیل کرده است. ولی

پس از آن بدلیل فقر و نیا ز شدید مجبور شده تا از مدرسه دست کشیده و بکسار
 بپردازد. ممکن است این دختر که انسان خوش شانس بوده و پس از ورود به
 سالن سالوادری به شغل خدمتکاری در یک خانواده ثروتمند پرداخته باشد،
 اما همانطوریکه ملاحظه میکنید و دختر بسیار زیبایی است و در نتیجه
 بدبختانه نظر شوهر و یای یکی از پسران این خانواده را بخود جلب کرده
 است. این شوهر و یای این پسران جوان از این دختر که سیه روزا منتظر
 همخواهی داشته و او نیز بخاطر حفظ کار و کمک مالی به خانواده اش قبول
 کرده است. از همه اینها گذشته آیا او راه دیگری هم دارد؟ در این مملکت
 مردسالاری یکی از پایه های اجتماع منحل ماست. همه در سالوادری این
 مسئله را میدانند که مردان طبقه ثروتمند اولین تجربه های جنسی خود را با
 خدمتکار منزل و یا فاحشه محله بدنام شروع میکنند. در حقیقت برای
 مردان سالوادری یک سنت است که برای تبدیل شدن از یک پسرک
 جوان به یک مرد بزرگ شده یا باید به محله بدنام بروند و یا در صورت توانائی
 (و تعلق به طبقه ثروتمند) با خدمتکار خود همخواه شوند.

بگذریم! بقیه سناریو غم انگیز این دختر که را خودتان میتوانید حدس
 بزنید. دختر که در منزل اشرافی ارباب خود به معشوقه پنهانی پدر و
 پسران خانواده تبدیل شده است بوسیله خانم منزل از کار اخراج میشود.
 پس از اخراج از کار، این دختر بخت برگشته هرگز نمیتواند به خانواده
 خود برگردد چرا که "دختر" نیست. او همچنین نمیتواند کار دیگری دست و
 پا کند چرا که مهر بی عفتی بر پیشانی درد کشیده و زیتونی رنگش نقش بسته
 است. او همچنین قادر به ازدواج نیست چرا که هیچ پسری حاضر به ازدواج
 با وی نیست. او همچنین آنقدر بی کس و یا و راست که نمیتواند با سفارش
 اقوامش کاری دست و پا کند. پس برای دختر که نفرین شده چه راهی جز این
 صحنه ای که شما مشاهده میکنید باقی است؟ او به یک زن بدکاره تبدیل
 میشود ولی دلتان میخواهد بدانید آنچه مقدر پول در مقابل فروش جسمش
 دریافت میکند؟ دختران جوان مثل او برای هر بار بیست سنت (۱۴ ریال)
 و دختران یا زده ساله ای که دوشیزه هستند برای اولین بار همخواهی با
 یک مرد ۴ دلار (۲۸ تومان) دریافت میکنند. تعجب نکنید! در سالوادری
 این مسئله عجیبی نیست چرا که در بسیاری از کشتزارهای قهوه زمینداران
 بزرگ و پسران آنان، دختران کشاورزان و کارگران روستائی را که برای
 کشت و برداشت محصول به مزرعه های آنان میآیند تا صاحب و به زور به آنان

تجا وز میکنند. آخرین آماری که در سال‌ها در تهیه شده است نشان‌دهنده این حقیقت تلخ است که ۳۵ درصد از دختران ۱۴ ساله سالوادری حداقل یکبار آبتن شده‌اند و اکثر مواقع این عمل بوسیله زمینداران بزرگ و پسرانشان (که معمولاً ربابان پدرهای این دختران هستند) صورت گرفته است.

صحنه عوض میشود و من اکنون بر روی یک نیمکت آهنی در یک اتاق کوچک در مرکز بهداشتی "چالاهوپا" نشسته‌ام و مصاحبه‌م یک پزشک زن بنام دکتر (وی. ا. جی) میباشد. او بروی من بروی تنها صندلی اتاق نشسته و برای من سخن میگوید:

"من برای چندین سال در دهکده‌های اطراف "سانتا آنا" کار میکردم و اغلب در حین کار دختر بچه‌های ۲ یا ۳ ماهه را میدیدم که آلت تناسلی‌شان دچار خونریزی و عفونت شده است. نخست گمان کردم که این آلودگی بعلت عدم رعایت اصول بهداشتی از طرف مادران است اما پس از مدتی متوجه شدم که گمان اشتباه بوده و این عفونت علت دیگری دارد. در نتیجه شروع به پرس و جو از مادران این اطفال نمودم و از آنان خواستم علت این عفونت را که در بسیاری از موارد بسیار شدید و خطرناک بود برای من توضیح دهند. در روزهای نخست، این مادران از گفتگو در پیرامون این مسئله طفره می‌رفتند ولی پس از مدتی و با ایجاد اطمینان در آنان، سرانجام یکی از این مادران به من گفت که از بین بردن دوشیزگی دختران ۲ تا ۳ ماهه مسئله‌ای است که در سال‌ها در رواج شدیدی دارد. من که از تعجب و خشم بخود میلرزیدم از او پرسیدم: "ولی آخر چگونه؟"

این مادر درد کشیده که در اثر احساساتی شدن من کمی خودمانی تر شده بود در حالیکه اشک چشمان درد کشیده‌اش را پر کرده بود بدون اینکه از قسمت مشخص بدن دختر نام ببرد گفت: "کافی است که با یک تیغ ریش تراشی، یک علامت ضربدر در آن محل ایجاد کنی."

من که گمان میکردم این مسئله فقط یک رویاست از او پرسیدم: "آخر چرا؟" و مادر درد کشیده با اندوهی از غم گفت: "در اثر این کار پس از اینکه این دختران بزرگ شدند مردان (مقصود زمینداران بزرگ و وابستگان است) از آنان دوری می‌جویند چرا که آنان دیگر دختر نیستند و مردان نیز پس از آنکه دخترانی که دوشیزه نیستند کاری ندارند و در نتیجه دختران از خطر مردان مصون بوده و قادر خواهند بود نسبتاً بیشتر کار کرده و کمتر بدبختی بکشند."

تا بدین رسومات - که از طرفی نشانه‌دهنده زندگی کشنده زن سالوادری در طول تاریخ است - از دوران "مایاس و پیپیلز" به مردم سالوادری رسیده است ولی آیا میتوان باور کرد که در پایان قرن بیستم زنان سالوادری هنوز در چنین شرایط اسفناکی و تحت ستم مضاعف زندگی میکنند؟

واقعیت اینست که زنان سالوادری اکثر بیسواد بوده و در شرایطی بسر میبرند که بسختی میتوان نام آنرا زندگی نهاد. این زنان که در نوعی بردگی بسر میبرند از کلیه تحولات اجتماعی - اقتصادی جامعه بدور بوده و در هیچ مسئله اجتماعی و اقتصادی نقشی ندارند. تنها موردی که زن سالوادری در کارهای اجتماعی سهم است احتمالاً در وکود کردن مسزاع قهوه است و این کار نیز بدلیل نیازمندی به نیروی آنان است.

سالوادری در کشور کوچکی در شمال امریکای لاتین است که جمعیت آن ۴,۲۰۰,۰۰۰ نفر و وسعت آن ۲۰ هزار کیلومتر مربع میباشد. در آن مدرسه این کشور دارای رشد تقریبی ۳/۵ درصد است حال آنکه رشد جمعیت سالوادری ۲/۷ درصد میباشد. اگرچه در آن مدرسه از ۲۴۵ دلار در سال ۱۹۶۹ به ۲۹۰ دلار در ۱۹۷۳ افزایش یافت ولی این افزایش در آن مدرسه بیشتر اثر تحولات اقتصادی در سالوادری است که در اثر سرمایه‌گذاری خارجی و اسنتمان نیروی کارگری ارزان بوجود آمده است. در سالوادری حقوق روزانه بصورت متوسط ۱ دلار و ۵۴ سنت (۱۰۷ ریال) میباشد حال آنکه در مناطق روستایی حدوداً متوسط دستمزد در بین سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۱ بین ۳۶ تا ۳۷ سنت (۲۵ ریال) متغیر بود. در صدیکاری در سالوادری در سال ۱۹۶۱ در حدود ۵ درصد بود ولی در ۱۹۷۱ این رقم بین ۱۴ تا ۲۲ درصد در نوسان بود.

دختران کوچک در سالوادری زندگی بسیار اسفناکی دارند. برای این نوباوگان ورود به دبستان و دبیرستان همانند رویائی است که در بسیاری موارد به واقعیت نمی‌پیوندد. با در نظر گرفتن این مسئله میتوان تصور کنید شرایط این دختران نوجوان در رابطه با دانشگاه بسیار بدتر و رقت‌انگیز میشود. از همه اینها گذشته، مگر نه اینکه قرآناً است این دختران در آینده مادران خوبی بشوند، پس چه دلیلی دارد که این دختران افکار خود را با مطالعه مطالب کتابهای دبیرستانی و دانشگاهی خراب کنند که حتی باعث شود بعدها مادران خوبی نشوند؟؟! پس بهترین راه

(به تجویز بورژوازی بومی و امپریالیسم) اینست که این دختران به مدرسه نرفته و در منزل و در کنار مادرانشان بمانند و روش آشپزی و خانه داری و گلدوزی (مجموعه خدمات زن به مرد!) را فراگیرند.

بر اساس شواهد موجود و اظها رات افرادی که من با آنان صحبت کردم رفتار مردان نیز در جدائی دختران از محیط درس نقش به سزائی دارد. مردان السالوادری حالت بسیار تدافعی در رابطه با دختران در خانواده هایشان گرفته و با دیدگاهی بسیار متعصبانه تجویز میکنند که بهترین محل برای آموزش دختران جایی است که مادرانشان نیز حضور دارند!! و میتوانند از آنان محافظت و نگهداری کنند!! این نظریه بسیار متعصب و عقب افتاده مردان السالوادری که ناشی از سلطه فرهنگ منحن فئودالیسی و سپس بورژوازی تمدن مسیحیت - اروپائی کاشفین امریکاست با عصبانیت ازدواجهای نوری در السالوادری شده است بصورتیکه بسیاری از پسران دخترانشان را مجبور به ازدواج در سنین پائین می کنند و دختران همچون گوسفندی از دست پدر بدست شوهر سپرده میشوند. این بردگان نونها لحتی حق انتخاب صاحب اختیار و با ب بعدی خود را نیز ندارند چرا که معمولاً تا بعد از پایان عقد قرارداد مالکیت، این بردگان خردسال، صاحب جدید خود یعنی شوهرانشان را نمی بینند.

یکی دیگر از مشکلاتی که در زندگی زنان السالوادری وجود داشته و سنگینی آن بردوش آنان قرار دارد نظرگاه عقب افتاده اجتماعی در مورد ازدواج است. برای نمونه مردی که با دختری همخواه میشود پس از پایان همخواهگی داستان چگونگی آنرا برای همه دوستان خود تعریف میکند تا به این ترتیب "مردانگی" خود را به ثبوت برساند! و با این کار حیثیت اجتماعی دختر را لکه دار کرده و باعث میشود تا آن دختر هرگز قادر به یافتن شوهر نشود. البته باید در نظر داشت که اکثر این همخواهگی ها اجباری و حالت تجاویزی دارد و با میل دختران انجام نمیشود ولی در مواردی نیز تبلیغات تلویزیونی، مطبوعات و فیلمهای خارجی که همگی نوعی بی بندوباری جنسی را ترویج میکنند (که البته با آداب و رسوم مردم السالوادری در تضاد است.) دختران را مجبور میکنند که به وسوسه های پسران تن در دهند، بدون اینکه تصور کنند که داستان همخواهگی شان با این پسران زیبا نزد مردم کوچه و بازار خواهد شد.

بزرگترین مشکلی که در سر راه زنان السالوادری که میخواهند "آزاد" باشند

هست، مسئله دوشیزگی آنهاست چرا که در اجتماع سالوادرد دوشیزگی تنها نشانه نجات بوده و دختری که میخواهد ازدواج کند حتما باید "دوشیزه" باشد. در اجتماع سالوادرد اگر دختری دوشیزه نباشد همه مردان فقط با هدف همخوابگی به وی نزدیک میشوند و او را فقط بخاطر هم آغوشی خواهند پذیرفت. این مسئله که یک نوع تحمیل معیارهای دوجانبه بر جامعه است زنان سالوادرد، مخصوصاً "نسل جوان را بسیار آزار میدهد چرا که از یک طرف مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی منحرف کننده و مسموم دختران را به "آزادی" (آزادی بورژوازی) دعوت میکنند، و از طرف دیگر رسوم و سنت های بومی دختر را به زندانی بودن محکوم مینمایند. به این ترتیب زنان سالوادرد و گذرگاه در جلوی خود می بینند که یکی به قهقرای زبونی و دیگری به قهقرای بردگی ختم میشود. زنان سالوادرد و مخصوصاً نسل جوان از نداشتن راه حل بهتر روانسانی تریب شدت رنج میبرند.

بر اساس آخرین سرشماری ۶۲/۸ درصد از زنان سالوادردی ازدواج کرده و با خانواده خود زندگی میکنند حال آنکه ۲۶/۴ درصد از زنان سالوادرد بدون اینکه ازدواج کرده باشند با مردان زندگی میکنند. زنانی که ازدواج نکرده اند معمولاً پس از مدتی بوسیله مردانی که با آنان زندگی میکنند طرد میشوند. البته در اکثر موارد این مردان هیچگونه کمک مالی برای بزرگ کردن و پرورش فرزندان "غیر قانونی شان" به این زنان نداده و در نتیجه این زنان مجبور هستند تا برای امرار معاش و پرورش فرزندان خود بکارهای سخت و طاقت فرسا بپردازند. در بسیاری از این موارد، این زنان مجبور هستند که یا به خود فروشی بپردازند و یا در خانه شروتمندی که تقبل به پرورش فرزندان بنمایند به کار مشغول شوند.

زندگی زنان روستایی چگونه است؟ دکتر مخاطب من که همچنان بی روی صندلی در مقابل من نشسته است با لحنی تلخی چنین پاسخ میدهد:

"زندگی زنان روستایی در سالوادرد از زنان شهری نیز رقت بارتر است. اسفانگیز تر است. زن روستایی معمولاً در ساعت ۳/۵ یا ۴ صبح از خواب بیدار می شود. نخست به کمک هیزم، آتشی برای گرم کردن آب فراهم میکند. سپس به اصطیل رفته و به حیوانات علوفه میدهد. پس از آن برای همسر و فرزندان صبحانه آماده میکند. پس از خروج همسر و فرزندان، زن روستایی به شستن لباسها و پختن غذای ظهر همسرش میپردازد. سپس در

حدود نیمروز، اوغذای شوهرش را به مزرعه میبرد و زما نیکه همسرش به صرف
نهار مشغول است زن روستائی به ادا ماه کار شوهرش که شخم زدن، آبیاری
و غیره است میپردازد.

پس از صرف ناهار شوهرش، زن روستائی به منزل باز میگردد به بچه های
کوچک و بزرگش غذا میدهد و اگر چیزی از غذا باقی ماند خود صرف میکند. پسر
از آن دوباره به حیوانات آب و علوفه میدهد و مشغول تهیه شام شوهرش
میشود. زن روستائی یا بوسیله حیوانات (در موقع غذا دادن به آنان)
و یا بوسیله شوهرش کتک فراوانی میخورد. او بدفعات مکرر آبتن میشود و
بارها در اثر این کتکها با سقط جنین مواجه میشود.

این زندگی عادی زن سالوادری در روستاست و بیجهت نیست که دختران
جوان از روستاها فرار میکنند. اجازه بدهید تا با تفاق به پای قصه یک
زن روستائی و میارزه اش برای زندگی بنشینیم. او که "ان ام جی" نام
دارد در یک خانواده روستائی بدنیآ مدو پدرش در یک مزرعه قهوه بکار
مشغول بود. این دختر زما نیکه ۱۶ سال داشت بقصد کسب دانش و کاملاً
برخلاف میل خانواده اش به سان سالوادری رفت. برای سالیان سال
همزمان با تحصیلات در دبیرستان شبها نیز به شغل شستشوی ملافه ها در
بیمارستان سان سالوادری پرداخت تا بتواند خود را از نظر مالی تا مین
کند. وی که میخواست به تحصیلاتش تا حد امکان ادامه دهد در حدود بیست
سال پیش در سان سالوادری به شغل آموزگاری پرداخت و در کنار شغل
آموزگاری به تحصیلاتش ادامه داد. امروزه این زن روستائی که سبلی
از مقاومت و پشتکار برای دیگر زنان روستائی است به سمت مدیریک شورای
تعاونی روستائی در یکی از مناطق روستائی انتخاب شده است. اگرچه
حقوق وی ماهی ۸۰ دلار منظور گردیده ولی بدلیل نامساعد بودن شرایط
اقتصادی شرکت تعاونی، در سه سال اخیر هیچگونه حقوقی به وی پرداخت
نگردیده است. در نتیجه خانم "ان ام جی" در سه سال اخیر مجبور بوده تا با
کشاوری در قطعه زمینی کوچک به امر معاش بپردازد. خانم "ان ام جی"
میگوید: "فرزندان روستائی اینروزها موقعیت بهتری برای رفتن به
مدرسه ندارند چرا که بعضی از آنان میتوانند گواهی نام هینا ماه شش ابتدائی
دریافت نمایند! در زمانیکه من یک نوجوان بودم رفتن به مدرسه و بسه
پایان رساندن سال دوم یا سوم ابتدائی به سختی گرفتن لیسانس از
دانشگاه بود!

در شرایط کنونی ۴۵/۵ درصد از جمعیت بیسواد بوده و فقط ۴۴ درصد از کودکان قادرند برای مدت کوتاهی به دبستان بروند. در نقاط شهری ۴۷/۲ درصد از کودکان میتوانند به مدرسه بروند حال آنکه فقط ۲۸/۵ درصد از کودکان روستائی کلاس درس را فقط در رویا مشاهده میکنند. کلیسای السالوادرا ز این شرایط بنحوبسیار موفقیت آمیزی سوء استفاده کرده است و با استفاده از پوشش مذهب مدارس برای دخترانی را که راهب شونند دائرنموده است. بر اساس سخنان خانم "ان ام جی" یکی از راهبائی که برای دختران جوان در السالوادرا وجود دارد اینست که برای دسترسی به تحصیلات به کلیسای روی آورده و راهب شونند. البته کلیسای السالوادرا از این دختران مواظبت کرده و برای آنان مقدمات لازم را فراهم میکنند تا به تحصیلات خود ادامه دهند و برای منشی گری و یا آموزگاری تعلیم یابند. پس از پایان این دوره های تعلیماتی، کلیسای این دختران را به مدارس خصوصی شهرهای بزرگ میفرستد تا به تعلیم و تربیت عزیز در دانه های ثروتمندان که معمولا در مدارس خصوصی تحصیل میکنند پرداختند. به این ترتیب هیچکدام از این دختران هرگز به روستاها که شدیداً به وجودشان نیاز دارند باز نمیگردند چرا که آنان بوسیله کلیسا در خدمت خداوندان ثروت قرار داده می شوند.

زمانیکه من برای آخرین بار (تهیه این گزارش) به سان سالوادرا رفتم در فرودگاه سان سالوادرا سوار بر تاکسی شده و بطرف شهر بیسمراه افتادم. راننده تاکسی در بین راه با غرور فراوانی ساختمانهای مدرن و آسمانخراشهای را که به سبک امریکا ساخته شده بود به من نشان داد. من از راننده تاکسی خواستم که مرا به نقاط مسکونی شهر سان سالوادرا که ثروتمندان زندگی میکنند ببرد و مسیر را بطرف آن مناطق (کلونیاسان بنیتو، کلونیا اسکالون، وغیره) تغییر داد. در بین راه ساختمانهای بانکها، کارخانجات خارجی مدرن، و مراکز صنعتی زیادی به چشم میخورد. مناطق مسکونی ثروتمندان نیز تغییر فراوانی کرده بود و بسیار شیک تر و مجلل تر بود. پس از آن به مرکز شهر رفتیم. در آنجا شرایط همانگونه بود که در چهل و نه سال پیش مشاهده کرده بودم. جمعیت فراوانی در خانه های محقر و کثیف و بدون بهداشت زندگی میکردند. پس از خروج از مرکز شهر آلونک های فقیران قرار داشت که دیوارشان از مقوای ضخیم و سقفشان از پوست درخت خرما تشکیل شده بود. در مقابل این آلونک ها کودکانی با

شکمه‌های برآمده (در اکثر موارد پروتئین)، زنانه‌ای که بر سر آب حمل می‌کردند،
و مردان و نوجوانانی که منتظر بودند تا شب فرار و دو برای دزدی به شهر
بروند دیده می‌شدند.

من سرانجام از راننده تاکسی خواستم که بطرف دهکده اجدادی ام حرکت
کند و ما سرانجام پس از گذشتن از "سانتا تلکا" و "ال کنگر" به دهکده
اجدادی من یعنی "سانتا آنا" رسیدیم. دهکده سانتا آنا نسبت به
آخرین باری که من برای ملاقات به اینجا آمده بودم تغییر فراوانی
کرده بود. شرایط بسیار اسفناکتر و رقت بارتر بود. آلونک‌های اطراف
سانتا آنا رشد بسیاری پیدا کرده بودند. دهکده سانتا آنا و دیگر دهکده‌هایی
که در اطراف سان سالوادور قرار دارند در واقع پایتخت السالوادور را همچنان
حلقه‌ای در محاصره گرفته‌اند و بنظر می‌رسد پایتخت نسبتاً تمیز السالوادور
در میان دریایی از آلونک‌های محقر گرفتار است. در دل بخود گفتم:
"در اینجا وضع هر لحظه بدتر و انفجار هر لحظه نزدیکتر میشود."

در حدود ۴۴ سال پیش رکود اقتصادی در السالوادور باعث شد تا کشاورزان
بر علیه نظام حاکم قیام کنند و سر تا سر کشور را بحرانی انقلابی فرا گیرد.
اما "ماکیزیمیلیانر" دیکتاتور خونخوار وقت با بخون کشیده هزاران
نفر قیام را سرکوب کرد و از آن زمان تا کنون السالوادور همچون یک قربانی
در چنگال شورا‌های نظامی دست به دست شده است و هر ژنرالی بنوعی این
قربانی را به مسلخ برده است.

زمانیکه در اروپا بسر می‌بردم از من سؤال شد که آیا زن آزاد شده‌ای در
السالوادور وجود دارد؟ بهمین دلیل من تصمیم گرفتم از نزدیک این
مسئله را بیازمایم و متوجه شدم که تعداد انگشت شماری از زنان، آگاهانه
بر علیه تعصب مردان بپا خاسته و با آن مبارزه می‌کنند. اما آنچه باعث
تعجب زاید الوصف من گردید این بود که کلیه زنانی که من با آنان صحبت
کردم، بدون استثناء بر علیه نظام حاکم و برای حمایت از فقیران و
مستندان جامعه میکوشیدند و حتی با حکام محلی در رودرویی مستقیم
قرار می‌گرفتند. یکی از موارد قابل ذکر در این مورد مسئله‌ای بود که
دوست دکتر من در صحبت‌هایش برایم نقل کرد:

"من برای چند سالی در منطقه "ویلاندل" کار می‌کردم و چون دکتری قبل
از من در آنجا وجود نداشت در نتیجه تصمیم گرفتم که یک واحد پزشکی سیار
ایجاد نمایم. تنها آبی که در دسترس ما قرار داشت آب رودخانه‌ای بود

که به مدفوع انسانها و فاضلاب کارخانه تهیه قهوه آلوده بود. بدلیل این آلودگی تمام ماهیهای این رودخانه مرده بودند و زنان روستائی برای استفاده از آب رودخانه مجبور بودند که کثافات روی آب را با دست کنار زده و ظرفهای خود را پر از آب کنند. زنان روستائی این آب را برای نوشیدن به فرزندان خود میدادند حتی بدون اینکه آنرا بجوشانند. در نخستین روزها من سعی کردم که یک کلینیک دائمی در این منطقه دائر کنم ولی در این کار شکست خوردم چرا که زنان روستائی به من اطمینان نکردند. آنان زمانی به من اعتماد کردند که شروع به زندگی با انسان در چادرهای روستائی و بر روی زمین خاکی نمودم و برای مدتی با آنان در همه چیز از جمله خوابیدن روی زمین و خوردن غذای آنان سهم شدم. من به اتفاق آنان به همه جا رفتم و در همه کارهایشان شرکت کردم و در حالی که یک شلوار جین برتن و کیفی پرازدار و بردوش داشتم سعی کردم که در درجه اول یکی از آنان باشم. پس از مدتی یک طرح پزشکی ایجاد کردم که بر اساس آن زنان روستائی ماهی ده سنت به من میدادند که البته این پول در راه ایجاد بنیاد پزشکی مصرف میشد. پس از مدتی آنان شروع به همکاری با من نمودند و من نیز به آنان یاد دادم که چگونه از داروهای موجود صورت بندی کرده و لیست داروهای که در حال تمام شدن است تهیه نمایند. در مدتی کمتر از یکسال به کمک زنان "ویلاندل" ما قادر شدیم تا یک مرکز پزشکی با ۴ هزار دلار دارو ایجاد کنیم که بوسیله زنان روستائی اداره میشد.

من از دکتر مصاحب پرسیدم: "سرانجام برنامه شما در آن مرکز پزشکی چه بود؟" و او جواب داد:

"من از آغاز فعالیت در "ویلاندل" تحت مراقبت شدید بودم. زمانی که اوضاع بصورت مناسبی در آمد و وضع ما هر روز بهتر میشد، خانواده‌هایی که با من همکاری میکردند یکی پس از دیگری در دردسرافتادند. مثلاً فرزندان یک خانواده بجرم دزدیدن گاوارباب دستگیر شد و قایعی از این قبیل که همگی نیز دروغین بودند فزونی یافت. من و خانواده‌های شرکت کننده در برنامه پزشکی، همگی میدانستیم که این اتهامات از جانب اربابان رهبری میشود ولی ما چه میتوانستیم بکنیم؟؟ سرانجام آزار و اذیت به حدی رسید که روزی من بخود آمدم و متوجه شدم که با اقامت در آن منطقه بیش از آنکه بمردم خدمت کنم وجودم و کارهایم باعث عذاب و دردسرسر

مردم شده و شاید اگر من از آن منطقه خارج شوم اربابان جنایتکار مردم را راحت بگذارند. در نتیجه آن منطقه را ترک کرده و به "چال چایا" آمدم. مسئله خانم "جی بی" نیز قابل ذکر است. او بعنوان منشی در یک اداره کار میکرد و شبها در یک برنامه آموزشی به نوجوانان درس و آموختن میسرساند. پس از مدتی وی در یکی از پروژه‌های خانه‌سازی در دهکده "سانتا آنا" شروع به فعالیت نمود. خانم "جی بی" پس از مدتی جلسهای برای زنان آن منطقه تشکیل داد که در این جلسات پیرامون مسائل مختلف اجتماعی و همچنین نیازمندیهای زنان صحبت میشد. او در این جلسات به زنان روش متشکل شدن در واحدهای تعاونی مستقیم را آموخت. اجازه بدهید بقیه داستان را از زبان خود او بشنویم:

"سرانجام بکروزرئیس من در سانتا آنا که یک کشیش مذهبی بود مرا به اطاق خود فراخواند و به من گفت که بدلیلی مرا به "سانسونیت" منتقل کرده است. من در مقابل این اقدام اعتراض نموده و علت اینکار را پرسیدم. او گفت که اخیرا شکایاتی در مورد نحوه زندگی من به دفتر وی رسیده که حاکی از اینست که من و خواهرم (که با هم زندگی میکردیم) شبها تا دیروقت پارتهای ناسالم برآه انداخته و مردان متعددی به منزل ما رفت و آمد دارند!! و صدای موزیک تا دیروقت از منزل ما بگوش میرسد!! من در مقابل این اتهام به کشیش مربوطه گفتم که اولاً من و خواهرم زندگی بسیار عادی و مناسبی داریم و دوماً زندگی خصوصی ما هیچگونه ربطی به کارمان ندارد و خواهش میکنم در زندگی خصوصی من و خواهرم دخالت نکنید! فردای آنروز زمانیکه خبر انتقال من به گوش زنان روستای "سانسونیت" رسید آن‌ها از توطئه کشیش و اربابانش باخبر شده بودند دستهای جمعیه به دفتر کشیش رفته و او را مجبور به انصراف از تصمیم اش مبنی بر انتقال من از "سانتا آنا" نمودند. کشیش با انصراف انتقال من موافقت نمود ولی فردای آنروز مرا از کار اخراج نمود. حتما میپرسید چرا؟ فشار از بالا و خود فروختگی و وابستگی ماما در امور تنه‌دلیلی است که من به چشم دیده‌ام. حتما کشیش با یکی از اطرافیان در مورد فعالیت‌های من در مورد کمک‌هایم به فقیران و نیازمندان به مقامات مربوطه گزارش داده و آن‌ها من را به من مظنون شده بودند."

من همچنین سه زن جوان را در دانشگاه‌ها سال‌ها در ملاقات کردم که در آستانه فارغ التحصیل شدن از دانشکده پزشکی بودند. این سه زن جوان

بترتیب "سی اس پی"، "ای ٹی اف" و "ام آر پی" نام داشتند. پدر "سی اس پی" پروفیسور دردانشکده پزشکی بود و برادران "ای ٹی اف" و "ام آر پی" نیز پزشک بودند. این سه زن جوان در ایام بیکاری تمام وقت خود را در مرکز پزشکی "چال چالا" به یاری رساندن به مریضگان میگذراندند. آنان اظهار میداشتند که پس از تحصیلات دردانشکده مسدور پزشکی دانشگاه سان سالوادرازدیدن آنچه در مرکز پزشکی "چال چالا" میگذشت دچار تعجب زایدالوصفی شده بودند چرا که در این مرکز پزشکی حتی ابتدائی ترین وسائل پزشکی نیز وجود ندارد. آنان میگفتند:

"تمامی بیمارستان مملو از مگس هائی است که از کارخانه قهوه سازی مجاور به آنجا آمده بودند. اطاق جراحی بیمارستان نیز حتی از حضور حشرات مصون نیست."

این سه دختر جوان میگفتند که همیشه خواسته قلبی شان این بود که به مناطق روستائی نشین رفته و به آنان یاری رسانند. ولی هرگز به آنان اجازه داده نشده که چنین کاری را انجام دهند. من از این سه دختر جوان پرسیدم آیا تعداد زیادی از دانشجویان دانشکده پزشکی تقاضای اجازه کار در مناطق روستائی میکنند؟ و آنان گفتند که: "نه! معمولاً فقط دختران دانشجو علاقه مندی به چنین کارهائی نشان میدهند چرا که مردان بیشتر ترجیح میدهند به کارهای لذت بخش تری بپردازند. بسیاری از دانشجویان پسربدلیل اینکه از طبقات مرفه هستند نمیخواهند در مناطق کثیف کار کنند و اکثر دختران هستند که به چنین کارهائی علاقمند هستند چرا که با در نظر گرفتن فشار و ظلمی که بر زنان اعمال شده، دختران دانشجوی پزشکی کار خود را بر اساس آیدئولوژی دنیال میکنند و میخواهند که جا معه را از نکیبتی که بر آن مسلط است نجات دهند. بسیاری از پسرانی که به دانشکده پزشکی راه مییابند از طبقات ثروتمند بوده و رشته پزشکی را برای پرستیژ و آسایش بیشتر انتخاب کرده اند. از طرف دیگر علت اینکه به ما اجازه کار در روستاها را ندادند اینست که اصولاً دانشجویانی که حتی کمی تمایل به عقاید چپی داشته باشند به هیچ وجه حق نزدیک شدن به روستاها را ندارند و در صورت هرگونه فعالیتی تحت شدیدترین مقررات تنبیه میشوند. طبقه حاکم از آن بیم دارد که دانشجویان به روستاها راه یافته و با زحمتگشان روستا متحد شده و آنان را از چگونگی اوضاع آگاه ساخته و مقدمات یک انقلاب را فراهم آورد. (علیرغم خواسته طبقه حاکم، سرانجام

پیوند روشنفکران انقلابی و زحمتکشان بوقوع پیوسته و هم اکنون
خلق های سالوادر علی رغم انحرافات و کمبودهای سازماندهی
پیشگامان، بسوی آزادی واقعی گام برمیدارند.

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

بخش هشتم

www.KetabFarsi.com

بولیوی:

زنان: پیشتر اولان صبح آزادی

آنچه در این بخش ملاحظه میکنید مطلبی است که بوسیله یک زن کارگر بولیویائی تهیه شده است . او در کنار طبقات استثماری شده بولیوی برای بدست آوردن حقوق دموکراتیک شان مبارزه کرده است . همانند دیگر زنان مبارز، او نیز گرفتار دشمن و بازجویی های وحشیانه و قرون وسطائی شده و سرانجام نیز محکوم به تبعید گردیده است . علیرغم مریضی و شرایط نامساعد بهداشتی، وی همچنان به مبارزه ادامه میدهد .

مبارزات زنان را نمیتوان جدا از مبارزات طبقاتی مورد بررسی قرار داد. همانند همه پدیده‌های اجتماعی، ریشه‌های اجتماعی مشکلات زنان نیز به بنیاد اقتصادی جامعه و تضاد طبقات مربوط میشود.

بولیوی کشوری است که در زیر لایه تیز تیغ سرمایه‌داری بین‌المللی قرار دارد. قسمتی از صنایع بولیوی که در خدمت صدور مواد اولیه مورد نیاز امپریالیسم بوده پیشرفت کرده و از آخرین پدیده‌های تکنولوژیکی برخوردار است ولی قسمتهایی که مستقیماً در خدمت امپریالیستها نیست اشکال قدیمی استثمار همچنان وجود دارد.

تاریخ شرکت زنان در تولید به سال ۱۹۰۰ بر میگردد. از این سال که بولیوی مورد هجوم موسسات سرمایه‌گذاری بزرگ قرار گرفت و صنایع بولیوی بتدریج مکانیزه شدند زنان نیز در تولید درگیر شدند و با مردان به همکاری و رقابت پرداختند. البته رقابت زنان با مردان به شهرها و مناطق صنعتی محدود میشد و در مناطق روستایی که در این زمان هنوز نظام فئودالی بر آن حکمفرما بود زنان و مردان دوشادوش یکدیگر در مزرعه کار میکردند و روشهای تولید فئودالی هنوز با برجا بود. زنان روستایی محصولات اندک خود را که معمولاً شامل گندم، لوبیا، سیب زمینی و غیره

بود در چمدانهای بزرگ ریخته و بر روی الاغ جا داده و با قیمانده محمول را نیز به روی سرگذا رده و به خانه خود میبردند. در این ایام، زنان کارگری که در منزل به پشم ریزی و کارهای از این قبیل میپرداختند به کارخانه های نساجی راه یافتند.

در معادن

اقتصاد بولیوی عمیقاً به مواد اولیه و بخصوص قلع وابستگی دارد. بیش از ۸۶ درصد از درآمد ملی بولیوی از راه قلع بدست میآید. این حالت باعث شده تا اختلاف طبقاتی شدیدی در بولیوی بوجود آید. در بولیوی، درصد کوچکی از جمعیت (ثروتمندان) توانسته اند آنچنان قدرت سیاسی و اقتصادی کسب کنند که به مرکز ثقل زندگی تمامی مردم تبدیل شده اند حال آنکه طبقه کارگر بولیوی از کمترین دستمزد در امریکای لاتین برخوردار است. حد متوسط عمر در بولیوی ۲۶ سال است و ۲۶ درصد از کارگران معادن به مرض سیلیسیس دچارند. بیش از ۸۳ درصد از مردم کشور به بیماری وحشتناک چاگاس که از فاسد شدن قسمت‌هایی از بدن بوجود میآید گرفتارند. علاوه بر شرایط سخت و غیر قابل تحمل معادن، زندگی دائمی در ارتفاع ۳۰۰۰ متری از سطح دریا باعث تنگی نفس و اختلال سلامتی بسیاری از کارگران شده است.

شرایط سیاسی در بولیوی بنحوی توسعه یافته که زنان معدنچیان نیز در صف اول مبارزه با کارگران معادن هم‌رزم و همراهند. چرا که زندگی با یک کارگر معدن، همسرا و را نیز با مشکلات ناشی از کار در معدن آشنا می‌سازد و با این آشنائی است که همسر رفیق راه و همسفر در راه پر مخاطره زندگی نیز میشود. زن کارگر با دگر گرفته است که با بد در خانه‌های خشت و گلی و به روی زمین بدون فرش آتش بیا فروزد، برای بدست آوردن جرعه‌ای آب کیلومترها راه پیمائی کند، و آب آلوده را بر سر خود تا خانه حمل نماید! به این ترتیب است که همسران کارگران معادن دوشادوش خواهران و برادران کارگرشان نه تنها طعم تلخ مبارزه با زندگی و مشکلاتش را چشیده اند بلکه آگاهی سیاسی قابل ملاحظه‌ای نیز برخوردارند. البته آگاهی سیاسی زنان کارگر و یا همسران معدنچیان تا اندازه‌ای مرهون کوششهای تشکلات سیاسی منجم و شکل یافته

معدنچیان است .

زنان بی بضاعت گاهگاهی در حالیکه فرزندان خود را با قطعه‌های پارچه بر پشت خود بسته‌اند به جستجوی طلا در پای اضافات معدن‌ها می‌پردازند و پس از پیدا کردن تعدادی چیز از سنگ نقره و یا طلا آنرا در انبان مخصوص میریزند. گاهگاهی دیده می‌شود که این زنان درباران مشغول به تفحص هستند تا به امید اینکه بتوانند لقمه‌هایی برای خوردن و فرزندان خود بدست آورند. این زنان که "پالیریز" نام گرفته‌اند هیچگونه حمایت قانونی ندارند. هیچ قانونی برای ساعت کار آنان تعیین نشده و مزدشان - اگر شانس داشته باشند - بدست آوردن یک لقمه نان و یک فنجان قهوه است که بوسیله کارفرمایان خونخواربه آنان داده می‌شود. اما با همه این مصائب "پالیریز" ها از مبارزترین و متعهدترین کارگران سیاسی و آگاه بولیوی هستند.

در روستا

در نهم آوریل ۱۹۵۲ توده‌های کارگر و دهقان بولیوی بی‌اختیار و انقلابی را به ثمر رساندند که بعدها بوسیله خرده‌بورژوازی که در حزب جنبش انقلاب ملی (ام.ان.آر) متشکل شده بود به شکست انجامید. بدلیل سیاستهای خرده‌بورژواها، کشورهای دیگر بدانان امپریالیست‌ها افتاد علی‌رغم همه این ضربات بعضی از اثرات انقلاب مخصوصاً در زمینه رفاه‌های ارضی کماکان حس شدولی نتوانست آنگونه که باید اساس بنیادی نظام حاکم را لرزان کرده و باعث سرنگونی آن شود. بعضی از زمینداران بزرگ جای خود را به زمینداران کوچک و بوروکرات‌هایی که رهبری کشاورزها را بعهده داشتند دادند. ولی پرولتاریای روستا کماکان تحت ستم و سلطه زمینداران بزرگ و یا کوچک است. بعضی از این روستائیان به کارگران فصلی تبدیل شده‌اند که دائماً از یک نقطه به نقطه دیگر رفته و بدنبال قطعه‌هایی ساعتها در شرایط جانفرسا کار می‌کنند. بخشی از این کارگران فصلی را زنان تشکیل می‌دهند که در مناطقی از قبیل مزارع برنج، کاکائو، قهوه به

کارمشغولند. این جایگاه‌های پیاپی زندگی بسیاری از خانواده‌های بی‌بضاعت را بطور کامل مختل نموده است.

در شهرها

بعضی از این خانواده‌های فقیر و تحت‌ستم بدنبال کار موقت به شهرها و مناطق صنعتی رومیا ورنند. اما صنایع کشور که اخیراً پایه‌گذاری شده آنقدر وسیع نیست که بتواند همه این زحمتکشان را که هیچگونه مهارت صنعتی ندارند در خود جذب نماید. تعداد معدودی از این زحمتکشان به خدمت صنایع درآمد و بقیه بیکار در نقاط خارج از محدوده سکنی می‌جویند. بسیاری از زنان به شغل لباس‌شوئی، خدمتکاری، منشیگری و غیره روی آورده و به همراه بقیه محرومین جامعه نیروی عمده‌ای برای جنبش‌های انقلابی خلق محسوب میشوند.

لازم به تذکر است که ۵ درصد از آموزگاران زنان تشکیل می‌دهند. آنان حقوقی معادل حقوق مردان گرفته و نشان داده‌اند که در راه کسب حقوق حقه خود مبارز هستند. سندیکای آموزگاران از سال ۱۹۵۲ به‌سبب باکنگره کارگران بولیوی متحد شده و این دو سازمان در برنام‌ها و سیاست‌هایشان هماهنگ هستند.

در سال ۱۹۷۱ آموزگاران به کارگران اعتصاب گریه‌ستند و مجلس خلق را تشکیل دادند. کلیه حکومت‌های که تا کنون در بولیوی بر سرکار آمده بنحوی با مبارزات زنان آموزگار روبرو شده و آموخته‌اند که زنان آموزگار در مقابل هرگونه اجحافی به‌خیا با آنها ریخته و با پلیس به‌زور خورد می‌پردازند و از "تنگ‌های" تربیت شده و گزاشک‌آور نیز واهمه‌ای ندارند. در شرایط فعلی زنان آموزگار بیشترین درم‌زندانان سیاسی زن را تشکیل می‌دهند.

در مبارزات انقلابی

از سال ۱۹۵۶ به‌بعد و بدنبال رویارویی بین زحمتکشان و ژنرال "بارنیستوس" بسیاری از رهبران اتحادیه‌های کارگری بدست رژیم فاشیستی بولیوی ترور و یا اعدام شده‌اند. بیشتر این ترورها در حین

قیام بر علیه سیاستهای ضدکارگری دولت صورت گرفت. همانند دورانهای گذشته، اردوگاههای کار اجباری در اعماق جنگلهای آمازون برپا شده و انقلابیون و آزادیخواهان در این سیاهچالها به بند کشیده شده‌اند.

در مراسم "عید پاک" سال ۱۹۶۵ همسران کارگران معدن و زنان مبارز دیگر دست به اعتصاب غذا زده و خواستار آزادی زندانیان سیاسی شدند.

اعتصاب به یک مسئله ملی تبدیل شد و با شان دولتی به کمک نیروهای نظامی به اعتصاب کنندگان حمله کردند. اما زنان همچنان پا بر جای ماندند و سرانجام ده روز بعد موفق شدند تا دولت را بزانشو در آورده و کلیه زندانیان سیاسی را آزاد نمایند.

سپس در سال ۱۹۷۲ برای اولین بار در تاریخ امریکای لاتین، اردوگاههای کار اجباری مخصوص زنان در چند کیلومتری بیرون شهر لاپاز تاسیس گردید.

امروزه زنان در بولیوی همچنان می‌جنگند. آنان در اتحادیه‌های مختلف کارگری به مبارزه ادامه می‌دهند و در موارد متعددی نیز در مقام رهبری قرار دادند.

یکی از نمونه‌های بارز مبارزات زنان، اعتصاب آموزگاران در سال ۱۹۷۴ بود که به قیام سراسری مردم تبدیل شد.

زنان خانه‌دار بولیوی دقت فراوانی به خواهران مبارز خود در زندانها مبذول میدارند و از آنان جسماً و روحاً حمایت میکنند. در مراسم فرمایشی و نمایشی بزرگداشت سال بین المللی زن در مکزیکوسیتی در سال ۱۹۷۶ زنان "برجسته" شرکت کننده در این بزرگداشت سیاسی فراوانی درخا دیده گرفتن زنان غیور و قهرمان بولیوی نمودند. اما زنان بولیوی متشکل در احزاب و اتحادیه‌های کارگری موفق شدند تا به جهانیان اعلام کنند که ادعاهای حکومت مبنی بر بهبود شرایط کارگران بولیوی ادعاهائی پوچ و دور از واقعیت است.

باورقی‌ها

۱ - بیماری پاگاس بدون هیچگونه عوارضی در بدن بیمار رشد میکند و سپس از راه یابی به قلب انسان موجب هلاکت میشود. این بیماری در بیسن فقیران و معدنچیان امریکای لاتین شیوع فراوانی دارد.

۲ - آب آشامیدنی در مناطق فقیرنشین که محل سکونی معدنچیان بولیوی است بسیار آلوده و مهلک است.

۳ - بعضی از این زندانیان در خارج از بولیوی بسر میبرند. برای نمونه تعداد بسیاری از این زندانیان شجاع در زندانهای ژنرال پینوشه در شهر پونتآریناس (در جنوبی ترین نقطه شیلی که فاصله کمی با قطب جنوب دارد) اسیر میباشند.

بخش هفتم

www.KetabFarsi.com

پورتویکو:

مبارزات زنان در مقابل
فرهنگ و اقتصاد استعماری

بیا خیز
بیا خیزخوا هر خوبم
بیا خیز خوا هر غرق در فقرم
بیا خیز و رنگ ننگ و ابستگی را از خود بزدای
بیا خیز و آمده نبرد شو
و برای آزادی ،
آزادی نهائی
دستان قدرتمندت را از آستین مقاومت بیرون آر
و برای رزمی بزرگ
رزم استقلال
رزم آزادی
مهباشو .

" اقتباس از اثر جوان مورگانو در سال ۱۹۱۹ "